

فردوسی: خدا یا یزدان

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد بی بدیل ادب ایران، داستان خلقت را با دقت و مهارت بسیار سروده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این داستانی است از تلفیق افرینش، پیدایش، و تکامل. افرینش بتوسط یزدان پاک سرشت، پیدایش بکمک عناصر، حیات بخش برای ظهور و رشد گیاه و حیوان، و تکامل انسان با کسب دانش و خرد. فردوسی به خداوند بعنوان افریننده اعتقاد دارد. ولی خدای فردوسی منحصر به تفکر خود اوست. یزدانصاحب جان و خرد، مالک زمان و مکان، و بخشنده روزی به موجودات است. علیرغم وجود افریننده، انسان نقشی تعیین کننده در زندگی خود دارد. چنانکه با کسب دانش و خرد می تواند راه بسوی کمال هموار کند. یک انسان خردمند و اندیشمند با بکار گرفتن سه گوهر چشم، گوش، و زبان می تواند روشن روان و شادکام زندگی کند

سه پاس تو چشم است و گوش و زبان

کزین سه رسد نیک و بد بی گمان

خرد چشم جان ست چون بنگری

که بی چشم شادان جهان نسپری

در بیان فلسفه افرینش، فردوسی با پژوهش در دانش فیزیک زمانه، چنین می سراید که یزدان از ناچیز چیز می افریند و با کاربرد چهار عنصر آتش، آب، باد، و خاک پیدایش را آغاز می نماید. ابتدا، آتش خشکی را پدید می آورد؛ بعد سرمای تدریجی و باران ممتد دریا را بوجود می آورد؛ سرانجام با ترکیب باد و خاک، کوه و دشت را نمایان می کند. بتدریج زمین با تابش افتاب آماده رشد گیاه و زیست جانور می شود

که یزدان ز ناچیز چیز افرید

بدان تا توانایی امد پدید

یکی آتش بر شده تابناک

میان باد و آب از بر تیره خاک

نخستین که آتش ز جنبش دمید

ز گرمیش پس خشکی امد پدید

وزان پس از آرام سردی نمود

ز سردی همان باز تری فزود

چو دریا و چون دشت و چون کوه و راع

زمین شد بکردار روشن چراغ

با گذشت زمان، انسان پدیدار می گردد که بر دو پا می ایستد و با بردن رنج و کشیدن زحمت دام و دد را به فرمان خویش درمی آورد و با کسب دانش و خرد فرا می گیرد که چگونه محیط زیست خود را بهبود بخشد

از آن پس جو جنبنده آمد پدید

همه رستنی زیر خویش آورد

کزین بگذری مردم آمد پدید

شد این بندها را سراسر کلید

در تفکر فردوسی، یزدان افریننده ایست که با کاربرد عناصر چهارگانه یک طبیعت مناسب برای ظهور و رشد انسان پدید می آورد و انسان با کسب دانش و خرد راه بسوی رفاه می یابد. در آن دوره استبداد دینی و تعصب مذهبی، فردوسی در فلسفه دانشورانه خود برای خدای ابراهیمی (پهوه، تثلیث، الله) جایی نمی یابد و از نافرمانی شیطان و افرینش ادم و حوا و اخراج آنها از بارگاه الهی خبری نمی دهد. در اندیشه حکیم توس، راهگشای انسان دانش و خرد اوست جهت یافتن توانایی برای نیل به راستکاری و بهزیستی

بنام خداوند جان و خرد

کزاین برتر اندیشه بر نگذرد

به دانش ز دانندگان راه جوی

به گیتی بیوی و بهر کس بگوی

توانا بود هر که دانا بود

به دانش دل پیر برنا بود

نکته مهم دیگری که فردوسی تلویحا بیان می کند این است که جهت رسیدن به راستکاری و بهزیستی کسب دانش لازم ولی کافی نیست. در جهان بینی او، دانش مکمل خرد می باشد و بهمین منظور سخنانی گسترده در ستایش خرد و خردمندی سروده است. فردی خردمند با کسب مهارت می تواند به پیشرفت جامعه یاری دهد. درست مانند یک دهقان یا کارگر که به تولید مایحتاج مردم مشغول است. اما یک دانشور نابخرد باعث نزول و زوال جامعه می شود. درست مانند یک دانشمند علم فیزیک که در ساخت سلاح کشتار جمعی در خدمت حکومتی زورگو تلاش می کند

کسی کو خرد را ندارد ز پیش

دلش گردد از کرده خویش ریش

به یزدان اگر ما خرد داشتیم

کجا این سر انجام بد داشتیم

حکیم توس اندیشمندی فرادینی و معتقد به خردگرایی، ازاد اندیشی، و انسان دوستی است. او یکتاپرست است، ولی تمایلی به تجلی عقاید دینی در روایتهای حماسی و تاریخی خود ندارد. از این رو، ابیات مذهبی گنجانده شده در کتابش با سرایش و گرایش او همخوانی

ندارند؛ یا او ان اشعار را به مصلحت زمان و برای رفع اتهام سروده است. فردوسی که در توس مسکن دارد یادی از مشهد نمی کند و سفری به عتبات نمی رود. بدین جهت، ما پارسی زبانان نه در گورستان مسلمانان، بلکه در باغ خانه او به زیارتش می رویم. فردوسی از شکست قادسیه و تسلط اداب بدوی تازیان بر فرهنگ غنی ایرانیان بسیار متأثر است و ایران را در یک سرایش عمیق تاریخی می یابد او در نامه سپهسالار رستم فرخزاد به برادرش فرخ هرمز، تأثر خود را ابراز می کند و به وضوح می بیند که با زوال پادشاهی، ایران آینده شومی پیش رو خواهد داشت

دریغ ان سر و تاج و ان مهر و داد

که خواهد شدن تخت پادشاهی بباد

تبه گردد این رنجهای دراز

نشیبی دراز است پیش فراز

چو با تخت منبر برابر کنند

همه نام بویکر و عمر کنند

شود بنده ی پی هنر شهریار

نژاد و بزرگی نیاید بکار

زیان کسان از پی سود خویش

بجویند و دین اندر ارند پیش

و دیگر بار تحقق گفتار فردوسی است در تکرار تلخ ترین تجربه تاریخ کهن ایران زمین با شکست در قادسیه دوم، دوباره تخت و تاج کیانی با منبر و عمامه تازی برابر شده و ایران از فرازی بلند به فرودی عمیق سرنگون گشته است. روزگار سیاهی که دوباره کژی و کاستی سر لوحه تازیان حاکم بر ایران زمین شده و نام های غریب عربی رایج گشته است. اینبار، تازیان پارسی زبان بنام دین با چپاول مال مردم و کشتار جوانان اریایی، میهن ما را به قهقرای فقر و نکبت کشیده اند. باشد که ایران مانند ققنوسی خوش آواز از خاکستر خود برخاسته و نور را بر تاریکی چیره کند